

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

خوب مقدمه رابعه مرحوم نائینی را با توضیحاتی که ما عرض کردیم ملاحظه فرمودید. که مرحوم نائینی هم فرمودند اساس نظریه ترتب در این مقدمه استوار است. اثبات فرمودند که امر به اهم و امر به مهم هر دو در يك زمان هستند، اما رتبه‌ی این ها مختلف است و امر به مهم در رتبه متاخره‌ی از امر به اهم قرار دارد.

مرحوم نائینی در این مقدمه از این راه که ما عصیان را شرط برای مهم قرار می دهیم و از این راه که عصیان که عبارت از ترك است، مانند خود فعل حکم نسبت به فعل و ترك عنوان آن قسم سوم را دارد که اطلاق و تقیید در قسم سوم هم اطلاق و تقیید لحاظی و هم اطلاق و تقیید ذاتی در آن محال است.

فرمودند که حکم متعرض این قید، یعنی متعرض امتثال یا عصیان نمی شود، حکم تعرضی نسبت به او ندارد و اطلاق و تقیید لحاظی و همچنین اطلاق و تقیید ذاتی در او راه ندارد، اما جنبه علیت دارد، در قسم سوم حکم نسبت به امتثال و عصیان جنبه علیت دارد، اما در قسم اول و دوم جنبه ی معلولیت دارد.

هنر مهمی که نائینی در این مقدمه رابعه داشتند اگر بخواهیم خیلی فشرده و خلاصه بکنیم به همین بر می گردد که امر به اهم نسبت به عصیان جنبه علیت دارد، امر به مهم نسبت به عصیان به منزله معلول است. در نتیجه رتبه امر به مهم متاخر است از امر به اهم. این لب فرمایش مرحوم نائینی در این مقدمه رابعه است.

اشکالاتی بر مرحوم نائینی:

اینجا بر مرحوم نائینی اشکالات فراوانی در کلمات وارد شده. مرحوم امام(رض) مرحوم آقای خوئی(قدس) مرحوم محقق اصفهانی در نهایت الدرایه، این ها اشکالاتی را بر مرحوم نائینی وارد کردند:

اولین اشکال که به يك بیان در کلمات مرحوم آقای خوئی وجود دارد و به يك بیان دیگر همین اشکال در کلمات امام(رض) وجود دارد این اشکال است که مرحوم نائینی آمدند يك تقسیمات اولیه و تقسیمات ثانویه درست کردند و آمدند فرمودند که ما در تقسیمات اولیه اطلاق و تقیید لحاظی داریم و این اطلاق و تقیید لحاظی در تقسیمات ثانویه محال است، در تقسیمات ثانویه ما اطلاق و تقیید ذاتی داریم؛

بیان آقای خوئی: مرحوم آقای خوئی در همان حاشیه اجود التقریرات (ج 2 ص 67) می فرمایند: ما اصلا غیر از اطلاق و تقیید لحاظی چیز دیگری به نام اطلاق و تقیید ذاتی نداریم. فرموده اند هم در تقسیمات اولیه و هم در تقسیمات ثانویه اهمال در واقع و به لحاظ مقام ثبوت محال است. خوب شما در تقسیمات اولیه می آید مثال استطاعت و اینها را مطرح می کنید در ثانویه می آید مساله علم و جهل را مطرح می کنید.

ایشان می فرمایند: به لحاظ واقع به لحاظ مقام ثبوت مولا نمی تواند قبل از آنی که حکم را صادر کند بگوید الان من نسبت به استطاعت می توانم تصمیم بگیرم اما نسبت به اینکه این حکمی که من می خواهم صادر کنم مربوط به عالم است یا شامل جاهل هم بشود الان دست من بسته است و من باید حکم را صادر کنم بعد بیایم در یک دلیل دیگری به تعبیر نائینی متمم جعل بیایم تکلیف را روشن بکنم، خیر.

اهمال یعنی اینکه مهمل باشد معلوم نباشد، بگویم مراد و مطلوب مولا به حسب مقام ثبوت و واقع یعنی آن مقصود اصلی مولا یا مطلق است یا مقید هم در تقسیمات اولیه و هم در تقسیمات ثانویه. خوب شما بفرمایید که اگر در تقسیمات ثانویه تقييد محال است؛ «اذا استحال التقييد استحال الاطلاق»؛ اگر تقييد محال شد، اطلاق هم باید محال باشد برای اینکه نسبت بین اینها نسبت عدم و ملکه است. تقييد عنوان ملکه را دارد اطلاق عنوان عدم ملکه را دارد. اطلاق یعنی عدم تقييد در موردی که شأنیت تقييد وجود دارد.

خوب روی قاعده وقتی نسبت عدم و ملکه شد «اذا استحال التقييد استحال الاطلاق» مرحوم آقای خوئی فرمودند که به نظر ما نسبت بین تقييد و اطلاق نسبتشان نسبت و تقابل ایجاب و سلب است، تقابل عدم و ملکه نیست. اطلاق یعنی عدم التقييد، تقييد هم عنوان ایجاب را دارد. آنوقت اگر تقابل، تقابل سلب و ایجاب شد، یعنی متناقضین هستند اینها حکم متناقضین چیست؟

حکم متناقضین این است که اگر یکی نبود دیگری ضروری است اگر عدم برود کنار وجود است اگر وجود برود کنار عدم هست، چون ارتفاع متناقضین محال است اجتماعشان هم محال است روی این مبنا که ما تقابل را تقابل سلب و ایجاب بدانیم، روی این مبنا «اذا استحال التقييد وجب الاطلاق»؛ اگر تقييد محال شد اطلاق می شود ضروری.

لذا نتیجه اشکال مرحوم آقای خوئی این است که ما موضوعی برای اطلاق و تقييد ذاتی قائل نیستیم و ما غیر از اطلاق و تقييد لحاظی آن هم در تقسیمات اولیه و هم در تقسیمات ثانویه غیر از اطلاق و تقييد لحاظی چیز دیگری ما نداریم و تقابل بین اطلاق و تقييد تقابل صلب و ایجاب است تقابلشان تقابل عدم و ملکه نیست.

بیان امام: عرض کردیم نظیر همین اشکال در کلمات امام (رض) آمده منتهی با یک بیان و می شود گفت با یک ابداع جدیدی که امام در اینجا دارند. این اشکال هم در معتمد الاصول (ج 1 ص 137) آمده و هم در کتاب مناهج الوصول (ج 2 ص 44) و آن اینکه فرمودند که این فرقی را که شما نائینی آمدید بین اطلاق و تقييد لحاظی و اطلاق و تقييد ذاتی بیان کردید فرمودند ما قبول نداریم.

برای اثبات اشکال خودشان می فرمایند ما ببینیم اطلاق یعنی چی؟ می فرمایند اطلاق اصلا صفت برای لفظ نیست و اگر کسی بگوید هذا اللفظ مطلق اطلاق وصف برای خود لفظ نیست به حسب واقع، پس چیست؟ می فرمایند: اطلاق یعنی در موردی که مولا یک طبیعتی را متعلق برای حکم قرار می دهد می فرماید «اعتق رقبة» این رقبة را متعلق برای حکم قرار داده می گوید أَحَلَ اللَّهُ الْبَيْعَ، جایی که مولا یک طبیعتی را متعلق برای حکم قرار می دهد و ما می بینیم که بیان و قید اضافه ای را نمی آورد نمی گوید رقبة مومنه، می گوید رقبة. عقلا می آیند در اینجا می گویند این کلام عنوان اطلاق را دارد.

یعنی می گویند متکلم تمام طبیعت برای او موضوعیت دارد، آنچه که برای مولا موضوعیت دارد و تمام الموضوع است خود طبیعت است، وقتی مولا می گوید «اعتق رقبة» عقلا می گویند مولا آنی که محور قرار داده آن که مقصود اصلیش است، آن که تمام الموضوع است، رقبة است. اگر مقصودش رقبة مومنه بود باید قید مومنه را می آورد، لذا اطلاق یعنی چیزی که عقلاء بیایند بگویند که طبیعت تمام الموضوع است اگر در یک موردی در یک کلامی عقلاء بگویند ما از این کلام استفاده می کنیم که طبیعت تمام الموضوع است و تمام مقصود برای مولاست اینجا عنوان اطلاق را دارد.

حتی می فرمایند که در مواردی که شما می آید می گویند تقييد محال است، مثل انقسامات ثانویه در این موردی هم که شما می آید می گویند تقييد محال است باز عقلاء در همان دلیل اطلاق را می فهمند به چه بیان؟ می فرمایند حالا الان مولا فرموده أَقِيمُوا

الصَّلَاةُ؛ مثالش را البته بنده دارم عرض می‌کنم در کلام ایشان نیست، حالا می‌آییم روی علم و جهل، شما می‌گویید تقیید صلاه همانطوری که به قصد الامر محال است به علم هم محال است. خیلی خوب آیا حالایی که روی قول شما محال است مولا نمی‌تواند در دلیل دیگر بیاورد این قید را یک جور برای مکلفین بیان کند چرا؟

اگر در دلیل دیگر مولا بیان نکرد، باز ما می‌گوییم همان **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** اطلاق دارد. باز ما قائل می‌شویم به اینکه **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** اطلاق به این معنا که عقلاء می‌گویند ما می‌فهمیم. حالا درست است خودش را نمی‌شود مقید به علم بکنند در دلیل دیگر که می‌توانست علم را بیاورد، اگر علم را و تقیید به علم را ولو در دلیل دیگر بیان نکرد ما هم می‌گوییم عقلاء می‌گویند **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** اطلاق دارد.

اطلاق دارد یعنی چه؟ یعنی تمام موضوع عبارت از خود طبیعت صلاه است. علم و جهل در او دخالت ندارد. لذا می‌فرمایند و لو تقیید به علم و جهل را بپذیریم که مستلزم دور یا خلف است و محال است، اما ما می‌توانیم از ادله احکام اطلاق استفاده کنیم. روی مبنای نائینی و من تبع نائینی ادله احکام نسبت به علم و جهل نه اطلاق دارند نه تقیید دارند، بگوییم آقا «کتب علیکم الصیام» این برای عالم است یا اعم از عالم و جاهل؟ نائینی می‌فرماید: ما نمی‌توانیم بگوییم اطلاق دارد.

روی نظریه نائینی هیچ دلیلی را نمی‌توانیم از نظر علم و جهل بگوییم اطلاق دارد. بگوییم آقا **لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ** اینجا آیا مخصوص کسی است که عالم به این حکم است یا کسی است که جاهل هم باشد. نائینی می‌گوید نسبت به این اطلاق ندارد، اختصاصش به علم یا عدم اختصاصش را دلیل دیگر باید بیاورد بیان کند، اما طبق این بیانی که امام طی کردند طبق این بیان که ما اطلاق را وصف برای لفظ نمی‌دانیم، اطلاق یک حکمی است که عقلاء می‌کنند.

ایشان می‌فرمایند: به نظر ما این چنین است، لذا حتی در موردی که تقیید هم بر فرض قبول کنیم محال است عقلاء می‌گویند مولا می‌توانست در یک کلام دیگر بیاورد به ما بگوید علم دخالت دارد یا نه حالایی که در کلام دیگر هم بیان نفرموده عقلاء می‌گویند این کلام مولا اطلاق دارد، اطلاق یعنی چه؟ یعنی تمام موضوع برای حکم عبارت است از خود این طبیعت، لذا طبق مبنای امام ما می‌توانیم بگوییم تمام ادله **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** تمام ادله احکام برای علم و جهل و نسبت به علم و جهل اطلاق دارد.

بعد از اینکه این مطلب را فرمودند در آخر می‌فرمایند: ما بیاییم اینطوری بگوییم. می‌فرمایند: ما می‌گوییم که این اقسام ثلاثه ای که شما مرحوم نائینی درست کردید و آمدید گفتید که در قسم اول و دوم اطلاق و تقیید لحاظی داریم در قسم اول لحاظی در دوم اطلاق و تقیید ذاتی و گفتید در قسم سوم نه لحاظی امکان دارد و نه ذاتی امکان دارد می‌فرمایند ما اینطور می‌گوییم، می‌گوییم در تقسیمات اولیه و ثانویه یعنی در این اقسام قسم اول و دوم یک چیزی و اطلاقی که از نظر عقلاء قابل احتجاج عبد بر مولا و مولا بر عبد باشد وجود دارد، یعنی وقتی مولا فرمود **أَقِيمُوا الصَّلَاةَ** بحث استطاعت را نکرده. خوب اینجا اگر کسی نماز را نخواند به بهانه اینکه استطاعت را ندارد قیامت مولا می‌تواند علیه عبد چه کند؟ احتجاج بکنند.

در قسم اول و دوم اطلاق به این معنا که چیزی که قابلیت احتجاج است. احتجاج طرفینی هم مولا بر ضرر عبد در آنجا که عبد مخالفت کند و هم عبد بر ضرر مولا در آنجایی که مولا از او قیامت بخواهد سوال کند در حالیکه عبد هم امتثال کرده. اینجا چنین چیزی هست.

اما در قسم سوم. در قسم سوم که مساله فعل و ترك مطرح بود که در قسم سوم مرحوم نائینی فرمودند: انحفاظ حکم به ذات حکم است و در این قسم تقیید و اطلاق نه لحاظی نه ذاتی امکان ندارد می‌فرمایند در این قسم سوم تمسک به اطلاق یک امر عقلایی نیست، عقلاء نمی‌آیند بگویند در اینجا ما اطلاق داریم عقلاء در قسم اول و دوم می‌گویند اطلاق داریم در قسم سوم عقلاء نمی‌گویند ما اطلاق داریم اگر ما کلامی را بدهیم دست عقلاء بگوییم مولا فرموده: «اقیموا الصلاه»، آیا این «اقیموا الصلاه» نسبت به فعل صلاه و ترك صلاه، یعنی نسبت به امتثال و عصیان آیا اطلاق دارد یا نه؟

عقلاء مي گویند ما چنین چیزی را در اینجا نمی فهمیم. لفظ همان لفظ است. ما صلاه داریم می گوئیم این صلاه نسبت به علم و جهل اطلاق دارد. اما همین صلاه نسبت به فعل و ترك اطلاق ندارد چرا؟ می فرمایند این ریشه اش بر می گردد به عقلاء، عقلاء در قسم اول و دوم می گویند يك اطلاقي که یصح از اینکه احتجاج به او بشود وجود دارد اما در قسم سوم چنین چیزی نیست.

و حالا باید ببینیم البته قبل از مرحوم امام آیا در کلمات مرحوم آقای بروجردی یا مرحوم حائری (قدس) وجود دارد یا نه، چون برخی از نظریات اصولی امام از مرحوم بروجردی یا مرحوم محقق حائری موسس حوزه گرفته شده است. حالا باز باید این را ببینیم ولی این يك بحث جدید و اگر در کلمات آنها نباشد در اصول نجف و در مکتب نجف این مبنا نبوده که ما بیایم در باب اطلاق بگوئیم.

بعضی از موارد را عقلاء اطلاق را قبول دارند، کجا؟ آنجایی که قابل احتجاج باشد، بعضی از موارد اطلاق و تمسك به اطلاق را صحیح نمی دانند آنجایی که قابل احتجاج نباشد و از همین جا يك تفصیلی دادند فرمودند که ما در قسم اول و دوم آنجا می آییم مساله عدم و ملکه را درست می کنیم در قسم اول و در قسم دوم آنجا نسبت بین اطلاق و تقييد عنوان عدم و ملکه است. یعنی در موردی که احتجاج ممکن است، نسبت، نسبت عدم و ملکه است اما در قسم سوم که احتجاج ممکن نیست اینجا فرمودند تقابل بین اطلاق و تقييد، تقابل سلب و ایجاب است.

فرق بین بیان خوئی و امام: پس ببینید بیان امام خلاصه اش این شد که ما فرق بین لحاظی و ذاتی را قبول نداریم، یعنی از این نظر باز با نتیجه فرمایش مرحوم آقای خوئی یکی می شود. ایشان هم فرمودند ما فقط اطلاق و تقييد لحاظی داریم اما ذاتی نداریم، اما در کلام امام وقتی خیلی دقت بکنیم اصلاً می گویند تعبیر به اطلاق و تقييد لحاظی هم تعبیر درستی نیست، اصلاً چیزی به عنوان اطلاق و تقييد لحاظی هم ما نداریم در نتیجه یکی هستند اینها.

اما این فرق بین این دو اشکال یعنی اشکال امام و اشکال مرحوم آقای خوئی وجود دارد. خوب دقت کنید در فرمایش مرحوم آقای خوئی ایشان از این راه وارد می شوند که در مقام ثبوت و مقام واقع اهمال معنا ندارد، لذا یا باید لحاظ کند اطلاق را یا لحاظ کند تقييد را. ما چیزی به نام اطلاق و تقييد ذاتی نداریم. اما امام می فرمایند: ما چیزی به نام اطلاق و تقييد لحاظی هم نداریم، چون لحاظ مربوط به لفظ است، یعنی يك لفظی را لحاظ کند مطلق يك لفظی را لحاظ کند مقید.

می فرمایند: اصلاً اطلاق و تقييد متقوم به لحاظ و متقوم به امکان لحاظ نیست تا شما نائینی بیاید بگوئید در انقسامات ثانویه امکان لحاظ وجود ندارد، اطلاق و تقييد يك حقیقتی دارد، که اصلاً متقوم به لحاظ و امکان لحاظ نیست. حقیقتش چیست؟

يك حقیقت عقلائی دارد. عقلاء در جایی که بتوانند اثبات کنند که تمام الموضوع برای مولا طبیعت است و چیز دیگری در این طبیعت دخالت ندارد، آنجا می گویند اطلاق هست در جایی که نتوانند چنین چیزی را احتجاج کنند، آنجا اطلاق نیست. در موردی که قابلیت احتجاج باشد عقلاء اطلاق را می پذیرند در موردی که قابلیت احتجاج نیست عقلاء اطلاق در آن مورد را نمی پذیرند.

همین لفظ صلاه، خوب این یکی از مویدات قوی امام همین است. ما لفظ صلاه را نسبت به علم و جهل بگوئیم مطلق است، خوب نسبت به فعل و ترك بگوئیم مطلق نیست. خوب اگر لفظ ملاک است باید نسبت به همه اینها اطلاق در آن معنا داشته باشد. چرا ما بیایم بگوئیم لفظ صلاه بالنسبة الي الاستطاعة و عدم الاستطاعة مطلق، بالنسبة الي العلم و الجهل مطلق.

اما در آن قسم سوم که می رسیم یعنی فعل و ترك بگوئیم نه دیگر نسبت به او اطلاق معنا ندارد خوب اگر لفظ است، اگر منشاء لفظ است، باید امکانش وجود داشته باشد. پس معلوم می شود که این اطلاق يك امر عقلائی است.

عقلاء در بعضی از جاها اطلاق را می فهمند، آنجایی که قابلیت احتجاج باشد در بعضی از جاها اطلاق را نمی فهمند آنجایی که قابلیت احتجاج نیست. پس این يك فرق بین اشکال امام و آقای خوئی. فرق دوم این است که مرحوم آقای خوئی مطلقاً تقابل را

تقابل سلب و ایجاب قرار داده، اما مرحوم امام در بعضی از موارد تقابل را تقابل عدم و ملکه قرار دادند. در بعضی از موارد تقابل را تقابل سلب و ایجاب قرار دادند.

حالا این اشکال اولی که بر مقدمه رابع است روی این دقت بفرمایید تا بقیه مطالب فردا ان شاء الله.